

■ **محمدصادق ابوالحسنی**

گفت‌وشنود منتشر نشده و پر نکته‌ای که آغازین بخشی از آن را پیش‌رو دارید از سوی مورخ نامی زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر) یا عالم مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی در بارهٔ زمانه و کارنامه شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری انجام گرفته است. تاریخ این مصاحبه به سال ۱۳۶۱ بازمی‌گردد. نکته مهم در این باره آن است که مرحوم لنکرانی و پدرش از مرادوان شیخ شهید بوده‌اند و راوی فقید از سیره آن عالم مجاهد، خاطرات فراوان در ذهن داشته و در این مقام و نیز در گفتارها و تحلیل‌های دیگر، آن را دستمایه ارزیابی خویش از کارنامه وی و در نگاهی کلی تر ویداد مشروطیت قرار می‌داده است. این گفت‌وگو به مناسبت سالروز شهادت شیخ و نیز صدور فرمان مشروطیت به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه مشروطه‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

استاد ابوالحسنی (مُنذر): در محضر حضرت آیت‌الله «حاج شیخ حسین لنکرانی» هستیم. می‌دانید که در این روزها، انقلاب ما در حال ورود به مرحله حساس‌ترِی است. تمام توطئه‌هایی که همواره در طول تاریخ از ناحیه دشمنان آشکار خارجی یا دشمنان نقابدار و نفوذی داخلی، علیه نهضت‌های اصیل ملی و اسلامی ما در اشکال مختلف سر بر می‌داشته، امروز هم پابرجاست. برای بصیر تمندی و ایستادگی در برابر این توطئه‌ها، طبعاً به بهره‌گیری از تجربیات گرانبار تاریخی خود نیاز داریم تا با موضوع‌گیری‌ها و عملکردهای دقیق و اصولی رهبران دینی جامعه و فقیهان مجاهد شیعه در مقاطع گوناگون تاریخ آشنا شویم. از جمله بره‌های حساس در تاریخ معاصر ایران که به بازخوانی آن نیازمندیم، مقطع تاریخ مشروطه و موضوع‌گیری‌های دقیق و اصیل شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری است. آشنایی با این تجربیات ارجمند، ما را بر آن داشت که به تاریخ بازگردیم و با واقعیات و حوادث تاریخ مشروطه و موضوع‌گیری‌های شیخ شهید بیشتر آشنا شویم. چه بهتر که تاریخ را به‌جای اینکه از قلم‌های مشکوک و نگارش‌های جهت‌دار فراماسون‌ها یا فراماسون‌مآب‌ها بشنویم، از زبان بزرگمردانی همچون آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی بشنویم که خود از نزدیک شاهد و ناظر آن صحنه‌های حساس بوده‌اند و در هفتاد و اندی سال اخیر پس از مشروطه، نه تنها از وجان‌های بیدار و آگاه تاریخ قرن اخیر هستند، بلکه به نوعی موحد بره‌ه‌هایی از تاریخ معاصر نیز به شمار می‌روند. اگر فرصت و توفیقی باشد و این برنامه به خواست خداوند ادامه یابد، شاید مجسمی از خیزش‌ها و نهضت‌های مستمر ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران – که ریشه در فطرت پاک، روح حماسی، فرهنگ اصیل اسلامی و ولایت آنان نسبت اهل بیت (ع) دارد – را برای شما بازگو کنیم.

اکنون به منظور برهیز از طولانی شدن کلام، رشته سخن را به خود ایشان می‌سپاریم تا از آنچه بر ملت ایران در تاریخ مشروطه گذشت، سخن بگویند و نیز در باب شیخ شهید (ره) که نماد موضع‌گیری‌ها و عملکردهای اصیل اسلامی در برابر بدعت‌ها و فتنه‌های آن دوران بود، نکات خود را بفرمایند.

حضرت آیت‌الله! از شما سیاست‌گراریم که وقت ارزشمند خود را در اختیار ما قرار دادید.

آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. زمینه سوالات شما به گونه‌ای است که میدان وسیعی می‌طلبد. از آنجا که گفتید هر چه میدان وسیع‌تر باشد، بهتر به این مناسبت به خود حق می‌دهم که اجمالاً از مبادی و مبانی تاریخ شروع کنم تا در ادامه به مقصد اصلی بحث وارد شوم.

■ **ایرانیان همواره در پی تأمین استقلال**

ما اجمالاً باید یک بازگشت تاریخی به سابقه ایران پس از اسلام داشته باشیم و بعد وارد مقصود شویم. قصد داریم بررسی کنیم این تشاکشی که ایرانیان در دوران پس از اسلام همواره درگیر آن بوده‌اند، بر چه اساسی بوده است؟ تمام کشاکش ایرانیان به این منظور بوده که از شر حاکمیت اقلیت ظالم به نام «اسلام»، ولی در واقع «مخالف اسلام» رها شوند. در این جهت کشش و کوشش‌ها داشته‌اند، فداکاری‌ها کردند و فداایی‌ها دادند، بر طاقتی‌ها کردند، زیرا آنچه ملت ایران را به خود جذب کرد، همان هدف پیامبر اکرم (ص) و شعار اسلام بود که در مخالفت با تبعیض نژادی بود که این‌ن نیز از وراثت

آسمانی به خاندان نبوت رسیده بود. مدت کوتاهی پس از فقدان پیغمبر اکرم (ص)، آاین هدف و این شعاراً برخلاف مقصود اسلام تحریف شد و به حاشیه رفت. در این هنگام بود که ایرانی، موقعیت را در جهت خلاف آرزوهای خود دید. ایرانی هم اسلام را قبول داشت و ضمناً با تبعیض نژادی و به تعبیر امروز «لغریوبه‌ای» که وجود داشت، مخالف بود و تا به امروز هم مخالفت می‌کند. این صدام‌یزد خیرندیده –که ظاهر خودش به مادرش می‌گفت که او چه آدم پرآزاری است و به همین جهت نام خانوادگی صدام (یعنی آدم پرصدمه) را برایش انتخاب کرد– وارث همان هاست. ایرانی همیشه برای اینکه خود را از شر این قبیل چیزها رها کرده باشد، همواره کوششی می‌کرده است. تمام کوشش ایرانیان بر همین مبنا بوده. اینهایی که مغالطه می‌کنند و می‌گویند ایرانی فقط پیش از اسلام متحرک بوده و بعد تحرکش را از دست داده است، باید بدانند که خیر، ایرانی عمده تحرکاتش پس از اسلام و برای این بود که از این شر نجات پیدا کند و به استقلال برسد



«زمانه و کارنامه شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری»

در گفت‌وشنود منتشر نشده حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر)

با آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی – بخش نخست

# انگلیسی‌ها از شکست قرارداد رژی با شیخ دشمن شدند

و خودش تصمیم گیرنده باشد. پس از اینکه این

استقلال به وسیله «مرشد سید اسماعیل صفوی» تأمین شد، کشش و کوشش او بر حفظ و صیانت از این استقلال متمرکز شد. برخی در این زمینه مغالطه‌هایی می‌کنند. آنها مسلمات را مخفی نگه داشته‌اند و اجازه نمی‌دهند مردم متوجه شوند، تمام کشش و کوشش ایران برای تأمین استقلال خود بوده و در ادامه، آن کشش و کوشش را در جهت حفظ این استقلال صرف کرده است. مع‌الاف همواره کوشش‌های بسیاری در جریان بوده که تمام آنچه را که ایران به دست آورده، از او بگیرند.

■ **انگلس‌تان، نفوذ در ایران برای صیانت از شبه قاره هند**

حال برویم سراغ مقصود خودمان. به هر حال ما همیشه در کشش و کوشش بودیم. زمانی که انگلس‌تان توانست موقعیت خود را در شبه قاره هند به وسیله کمپانی هند شرقی تثبیت کند، مجبور شد برای حفاظت از آن جایگاه، تهدیدات اطراف خود را دفع کند. او خطر اصلی را از ناحیه ایران می‌دانست، زیرا در ایران، روحانیت شیعه مستقل بود و هست. همیشه این حکومت‌ها هستند که در قیض روحانیت بوده‌اند. گاهی هم که تجاوز می‌کردند، عمدتاً از ناحیه روحانیت با آنها مقابله می‌شد و از این نگاه صدمه می‌کشیدند. زمانی که انگلس‌تان بر هند مسلط شد، تصمیم گرفت برای اطراف هندوستان، کمربند حفاظتی ایجاد کند و حصارِ دور مستعمر بزرگ خود بکشد. انگلیس خطر را بیشتر از ناحیه ایران

می‌دید، زیرا روحانیت ایران مستقل بود و مردم را نیز به فرمان خود داشت. به همین علت همت خود را بر این گماشت که این کشور را ضعیف سازد و در ایران نفوذ کند تا جلوی هند را آسد کند و بقای حکومتش در هندوستان را آ تأمین کرده باشد. آن سوابقی را هم که وجود داشت، از آن بیمناک بود. به همین علت و به هر وسیله‌ای، شروع به دست‌اندازی به ایران کرد، اما در هر نقطه‌ای که ورود می‌کرد، روحانیت شیعه را به عنوان یک مانع مؤثر در برابر خود می‌دید و در مقابل معارضه آنها قرار می‌گرفت. سلاطین نیز خوب یاد، نمی‌توانستند از این تأثیر و تأثر بی‌بهره بمانند. قدرت‌ها هم طبعاً تحت این تأثیر قرار داشتند و این



شیخ حتی در لحظاتی که پای دار می‌رود، باز هم به فکر فردای مردم است، لذا نوکرش را از بین جمعیت صدا می‌کند و مَهر خود را با او می‌دهد، تا بشکند! بعد از شکستن مَهر، بقایای آن را بر می‌دارد و نگاه می‌کند. دوباره می‌گوید: «خردش کن!» مَهر از جنس عقیق بود. بقایای آن را نیز کاملاً خرد می‌کنند تا مبدا ظالمی به این وسیله به حق دیگری تجاوز کند و آن بهره‌برداری و کاغذسازی کنند

## گفت‌وگو

تاریخ ۱۳۶۰-۸۵۲۳



تمام علما و تمام ملت هم در اول نهضت عدالتخانه با «شیخ» همراه بودند. در اینجا انگلس‌تان دید همان کسی که ما به شکست او در ماجرای قرارداد رژی است، حالا بیرق دار قیام دیگری شده است، لذا طبق همان قاعده «همراه شدن با جریان آب» عمل کرد و از همان راه، در مشروطه وارد شد و نفوذ کرد. خلاصه انگلس‌تان با بهره‌برداری از عوامل خود در ایران و مداخله دادن پی در پی آنها ناگهان توانست این [تحصن] آنها به سفارت انگلیس بکشاند!

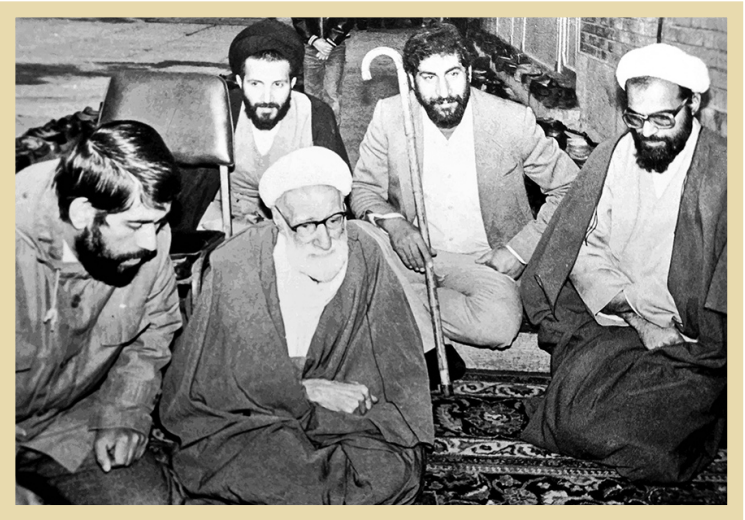
انگلس‌تان با بهره‌برداری از عوامل خود در ایران و مداخله دادن پی در پی آنها ناگهان توانست این [تحصن] را به سفارت انگلیس بکشاند! من تعجب می‌کنم به همان سفارت انگلیسی [کشاندند] که تا چندی قبل این بلاها را سر ملت ایران آورده بوده حتی [انگلیسی‌ها] وقتی تازه در خیابان‌ها آمده بودند، محترمین را هم توهین می‌کردند و کتک می‌زدند و همان طرح‌هایی را که در هند پیاده کرده بودند، انجام می‌دادند. اینها حتی برای خاندان‌های سلطنتی هم ارزشی قائل نمی‌شدند و شاهزاده‌ها را هم آذیت می‌کردند! زمانی که کار به سفارت انگلیس رسید، حاج شیخ دید بر سر دوراهی است، لذا شروع به مبارزه با آنها کرد که مؤثر واقع نشد. اندر تحصن سفارت انگلیس [اسم مشروطه را مانساندند و به طوری جانداختند که قبلاً پیش‌بینی او برنامه‌ریزی] شده بود. در اینجا حاج شیخ از طریق قید «مشروطه» وارد شد و مبارزه جدید خود را با عنوان «مشروطه» شروع کرد و فرمود: مشروطه باید مشروطه باشد. این مطلبی است که مورخان مغرض هم آن را نوشته‌اند. به هر حال، شیخ فضل‌الله مبارزه خود را با محوریت «مشروطه مشروطه» شروع و البته غلبه هم کرد و متمم قانون اساسی را – که قانون اساسی آن وقت ما همان است، و گرنه چیز دیگری نداشتیم – جانداخت، نظارت فائقه فقهای تراز اول بر قوانین مجلس. [مطلبی است که مصلحت نیست بگویم، ولی اگر در تدوین قانون اساسی، قدری از عجله برهیزی می‌شد و اجمالاً در اوایل امر، یک تلقای سلطنت صورت می‌گرفت و سپس تبدیل به جمهوری می‌شد و سپس سر فرست و با دقت کافی نوشته می‌شد، قانون اساسی ما کامل‌تر و پرمفعت‌تر می‌شد.

■ **چرا مجلس به توپ بسته شد؟**

در ادامه، مجلس به توپ بسته شد. حال چه شد که مجلس را به توپ بستند؟ قرارداد ۱۹۰۷، بین روس و انگلیس رخ داد. هر دو کشور برای بلعیدن ایران، رقابت داشتند و برای نفوذ در این کشور و از هم پاشیدن آن از هم پیشی می‌گرفتند. آنها به این نتیجه رسیدند که این شکار که هر دو بر سر آن دعوا می‌کنند، شاخ در آورده است! چون در فاصله ۹ ماهه‌ای که گذشت بود، شش باقر بقال و امثال او که در ظاهر نشست و برخاست معمولی داشتند، حالا پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی کرده بودند که این دو کشور را به وحشت انداخت و ترسیدند، لذا قرارداد ۱۹۰۷ را که محتوای آن تقسیم ایران بود با یکدیگر امضا کردند. این قرارداد، ابتدا به صورت پنهانی منعقد شده بود و کسی از آن اطلاع نداشت. مرحوم مشیرالدوله پرنیا (رحمت الله علیه) که در مدرسه نظام روسیه تحصیل کرده بود و تحصیلاتش را در رشته حقوق در مسکو ادامه داد [با توجه به سبوابی که با رجال علمی این کشور داشت، با اعتقاد این قرارداد مطلع شد و ماجرا را به مرحوم مستوفی‌الممالک (رحمت الله علیه) اطلاع داد.

به تدریج خبر این قرارداد، در سطح جامعه منتشر شد. مطلب که روشن شد، جنگ شروع شد و اینها اروس‌ها و انگلیسی‌ها [فهمیدند که دیگر نمی‌توان این امر نمی‌شوند، همانند جریان آب به راه افتادند و اول این مایه‌و به صورت هماهنگی شروع شد و به شکل موقعیت‌آمیزی به پیش رفت. تمام علما و تمام ملت هم اول با شیخ همراه بودند. در اینجا انگلس‌تان دید، همان کسی که مایه شکست او در قرارداد رژی است، حالا بیرق دار قیام دیگری شده است. لذا طبق همان قاعده «همراه شدن با جریان آب» عمل کرد و از همان راه، در مشروطه وارد شد و نفوذ کرد. خلاصه

در وصف شخصیت حاج شیخ‌فضل‌الله، همین بس که مرحوم میرزای بزرگ وقتی ایشان را به تهران می‌فرستد، به او می‌گوید: «حاج شیخ! می‌دانم وجود تو در اینجا لازم است، ولی الان ایران بیشتر به تو احتیاج دارد. من با فرستادن تو، گویی پاره تن خودم را از خود جدا می‌کنم!». یعنی حاج شیخ را برای حفاظت از ایران فرستاده بود. یاد می‌آید یک بار که محضر پدرم، راجع به مقامات علمی آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری صحبت شد. ایشان ۱۴ شاگرد مجتهد میرزا، از شاگردان پرورش‌یافته شیخ در ایران را برشمردند. من به طفیل پدر، زیاد به محضر شیخ می‌رسیدم و ارتباط ما با شیخ ارتباط خانوادگی بود.



در وصف شخصیت حاج شیخ‌فضل‌الله نوری در کتابخانه منزل شخصی (منذر)

باشید، چون در ادامه از آن استفاده تاریخی مهمی خواهیم کرد). در سوی دیگری، «حاج علی‌قلی‌خان» معروف به سردار اسعد بختیاری است. این دو جبهه از دو سو، دست به اشغال ایران زدند. از یکسو، سپهدار کذایی که بعداً سپهسالار تنکابنی لقب گرفت و از یک سو نیز حاج علی‌قلی‌خان (سردار اسعد بختیاری، برادر صمصام‌السلطنه بختیاری. این هم از عجایب است که هر دو برادر بودند، ولی تفاوت‌شان از زمین تا آسمان بود. بگذریم. اینها از نظر کیفیت ورود، هر دو با هم حرکت کردند. طبق سازش پشت‌برده‌ای که روس و انگلیس در چارچوب قرارداد ۱۹۰۷ با هم کرده بودند، قرار بود هر دو جبهه در روز معینی وارد شوند. بر اساس محاسبه آنها در جنگی که بین قزاق‌خانه روس در ایران با آنها خواهد شد، کار یک روز بیشتر طول می‌کش. غافل از اینکه رفقی‌شان به رغم اینکه با هم همکاری دارند، ولی از تِل گرفتن از هم کوتاهی نمی‌کنند! لذا آن جنگ یک روزه (جنگ بادامک) را کوتاه کردند تا یک روز زودتر وارد شوند. جبهه انگلس‌تان، روز بعد وارد شدند. سر اینکه چرا یک روز زودتر وارد شدند، بین اینها دعوا شد و حتی نزدیک بود کار به زد و خورد بکشد! اینها مطالبی است که کسی متوجه آن نیست. خلاصه آمدند و وارد شدند. تکلیف جبهه انگلیسی‌ها معلوم بود. آنها همه در پی نفت بودند، البته احترام عشایر محفوظ است و اگر هم خیالاتی می‌شده، از سوی خائن‌هایی بوده که در بین آنها وجود داشته‌اند. این صحبت‌ها، اهانت به ایل بختیاری محسوب نشود. آنها پاره‌های تن ما هستند و شنیده‌ام که داوطلب شرکت در این جهاد [جنگ تجملی] هم شده‌اند. امیدوارم به‌زودی شرکت عملی آنها را نیز شاهد باشیم. روسیه‌تزاری قدرتی بود که هر کس را که نفوذ به آزادی می‌کرد، پدرش را درمی‌آورد، ولی تمام مجاهدینی که همراه سپهدار رشتی (تنکابنی) از شمال به قصد فتح تهران آمدند یا گرجی بودند یا لرگی. اجمالاً همه‌شان از خود روسیه، مسلح و آزادانه آمده بودند، حتی کمونیست‌های آن روز هم در بین‌شان به چشم می‌خورد. روسیه خواست هر طور شده، موفق شود، لذا آنها با آزادی عمل و با حمایت روسیه وارد شدند که «پیرم» هم یکی از آنهاست. در نزدیکی منزل ما، منزل «رشید نظام خلخالی» بود. دو نفر از مجاهدین روسی که وارد ایران شدند، «عبدالله گرجی» و دیگری «یوسف گرجی» نام داشتند. این دو نفر جلوی چشم مردم به خانه رشید نظام خلخال رفت و آمد می‌کردند. یکی از اینها، مأمور بردن آیت بزرگ الهی، مرحوم «آخوند قربانعلی زنجانی» بود، ولی چون با وجدان رفتار کرده بود، مرحوم آخوند ورق عجیبی به او داده و در قبال رفتار او دعاها به او کرده بود. منظور اینکه حتی کمونیست‌های روسی وارد ایران شدند تا مفاد قرارداد ۱۹۰۷ اجرا شود. خلاصه این همکاری شروع و در ادامه منتهی شد به اولتیماتوم [۱۹۱۱م/۲۹ش].

■ **حاج‌مستودنی «شیخ» در واپسین فصل حیات**

بر گردیم به جلو. قاتل مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، همین «پیرم ارمنی» بوده که همراه با این به اصطلاح مجاهدین و امثال سپهسالار تنکابنی به ایران آمده بود و قبلاً رئیس یکی از شعبه‌های ناسیونال ارمنه بوده است. خلاصه کسانی که آزادی‌خواهان آن روز قفقاز نام داشتند با حمایت روس‌ها به ایران آمدند تا نقشه مشترک روس و انگلیس را ابرای تجزیه ایران [اجرا کنند، ضمناً بی اعتنایی و تحقیری که مرحوم شیخ نسبت به پیرم در دادگاه خود کرده، از عجایب و غرائب است و یابناگر هنر، جسارت و ایمان ستودنی شیخ می‌باشد که از هیچ چیز نمی‌ترسیده است. در قدیم معمول بود که علما هنگامی که احساس می‌کردند زمان وصیت‌شان فرا رسیده و گاهی هم پیش‌تر، وصیت می‌کردند اگر دیدیم من در حال احتضار هستم، مَهر مرا بشکنید. در آنجا هم حاج شیخ، خاموش را صدا می‌کند که سنگ بیاور! حتی در آن لحظه که این بود که کسی از مَهر و بقایای آن سوء استفاده و به ضرر مردم کاغذسازی نکند! این نکته بسیار قابل توجهی است که شیخ حتی در لحظاتی که پای دار می‌رود و طنبان دار حاضر است، باز هم به فکر مردم و بقایای آنان است، لذا نوکرش را از بین جمعیت صدا می‌کند و مَهر را می‌شکنند. بعد از شکستن مَهر، بقایای آن را بر می‌دارد و نگاه می‌کند. دوباره می‌گوید: «خردش کن!» مهر شیخ شهید، از جنس عقیق بود، حتی بقایای آن را نیز کاملاً خرد می‌کنند تا مسلوب‌المنفعه نشود تا مبدا ظالم یا متجاوزی به این وسیله به حق دیگری تجاوز کند و آنهایی که بعد از شیخ هستند، با هدف کاغذسازی برای مردم، بهره‌برداری کنند. متوجه این عظمت ایمان باشید که حتی در پای دار هم حواش از این مهر پرت نشده، با همان صلابت، آزادگی و شجاعتی که در مبارزاتش سخن می‌گفته، بدون اینکه کتش بخرد، بدون اینکه ذره‌ای تزلزل در او دیده شود، به استقبال مرگ می‌رود.

امروز به این حد اکتفا کنید. یادتان باشد در دفعه بعد، راجع به مداخله مؤثر «نوق‌الدوله» که چه ستمی داشته و نقش «حسینقلی‌خان نواب»، دو تذکره در باره تسریع در به شهادت رساندن شیخ، مطالبی را عرض کنم، ضمناً به خاطر داشته باشید که از من راجع به آنچه یکی از آقا‌زاده‌ها که پدرش مخفی بوده و بر شیخ وارد می‌شود و مطلبی را که او از آن ملاقات برای من نقل کرد – و نامش را هم خواهم گفت که چه کسی بوده– جو یا شوید. این دو مطلب را بایان کرده باشم و سپس وارد کلیات می‌شویم.